

و صاحب نظر بود با منیر سید نعمت رشوتی شیوه شاعره همیشه  
می ورزید و لطایف میگفت و می شنفت و انبساط می نمود و  
با علماء و صلحا اعتقاد عظیم داشت میگویند که چون بالور بقصد سفر  
پنجاب رسید روزی ملا عبد الله سلطان پوری را از دور دید که  
می آید خطاب بمقربان کرده گفت که هیچ میدانید که این که  
می آید گفتند که فرمایند گفت با پیر پادشاه را پنج پسر بود از آن جمله  
چار از هندوستان رفتند و یکی مالد گفتند آن کیست گفت  
این ملا که می آید هر مست خان گفت تقریب نگاهداشتن اینچنین  
متفنی چیست گفتند که چه توان کرد که بهتری ازو نمی بینم و  
چون ملا عبد الله رسید او را بر تخت خویش نشستن فرمود و تسبیح  
مرور بدی که همان زمان پیش کش از جائی آمده به بیست هزار  
روپیه قیمت او رسیده بود بخشید و نماز بحماعت هرگز ازو فوت  
نشدی و از کیفیات و سکرات جوز هم نمی خورد \*

### فیروز شاه بن اسلم شاه

که فیروز خان نام داشت بعد از پدر در سن ده سالگی بنام  
پادشاهی موموم شده و باین خطاب مخاطب گشته و امر سلطنت  
برو انتظام نیابت و مبارز خان واد نظام خان مور که برادر زاده  
اسلم شاه بود بعد از سه روز قصد قتل آن بیگناه نمود و هر چند  
بی بی بانو همشیره او و زوجه اسلم شاه در پایش افتاده

بزاز می گفت که برادر جان بخشی این پسرک ضعیف بکن تا سر خود گرفته او را بجائی برم که کسی نشان ندهد و پادشاهی کاری نداشته باشد و نام آن بزبان هرگز نراند آن ظالم بی رحم قبول نکرد و در محل درآمد و بحضور مادر سرپسر را بریده و حالا نسل او هم چندان منقطع است که نسل اسلیم شاه و میگویند که اسلیم شاه چند مرتبه قصد قتل مبارز خان کرده بزوجه خویش همین می گفت که اگر پسر خود را دوست میداری از سر برادر خود بگذر و اگر این را میخواهی امید حیات از منقطع سازار بشفاعت می گفت که برادر من بله و لعب و لغو کار دارد و خلعت پادشاهی بر قامت همت از چست نیست از خون او قطع نظر بکن و اسلیم شاه هرگاه او را میدید حرم خویش را بملاست می گفت که عاقبت وقتی پشیمان خواهی شد که سودی نداشته باشد

\* بیت \*

هرچه در آینده جوان بیند \* پدر در خشت خام آن بیند

و عاقبت هم چنان شد که اسلیم شاه بتفرس یافته بود \*

## سلطان محمد عادل عرف دلی

که این نظام خان مور بود و مبارز خان نام داشت باتفاق اعیان امرا و وزرا بر تخت سلطنت استقرار یافت و خود را باین خطاب مخاطب گردانید اما عوام الناس او را دلی می گفتند و آن را نیز

تحریر نموده به اندهلی که بمعنی نابینا باشد شهرت داده اند در ابتدای جلوس احوال سلطان محمد عادل بن تغلق شاه را شنیده تقلیدی در زر بخشی می نمود و در خزینده کوشوده دلهایی خواص و عوام را صید خود ساخته و کتیبه باش از طلا بمقدار بهای پانصد تنگه فرموده می افداخت تا بخانه غریبی و مسکینی که می افندان آن قدر زر را بار بخشیده باز می آوردند و این شیوه عارضی در سر چند درزی بوده برطرف شد

• ع •

بر بسته دگر باشد و خود رسته دگر

• شعر •

اذا جرت الدموع علی خدود • تبین من بکا من تباکا  
 وعهد وزارت و وکالت بشمشیرخان نام غلامی که برادر خورد خواص  
 خوان بود و دولت خان نو مسلم تربیت کرده لوحانیدان مفروض  
 داشت و هیمون بقال قصبه ریواری را از میوات که اسلیم شاه از  
 مرتبه شجنگی بازار و تحقیق سیامات بتدریج اعتبار نموده بود  
 مطلق العنان ساخته در جمیع مهمات ملکی و مالی دخل داد و  
 عدای چون دراصل بمطرب پیشگی و رقص بازی معتاد و تنبل و  
 عشرت دوست و فراغت طلب بود بمپاهی گری و تدبیر ملکی  
 چندانی مناسبت نداشت و کشتن فیروزخان و اعتبار هیمون علاوه  
 آن شد که امرای اصیل افغان از اطاعت او امتنکاف و عار تمام  
 پیدا کرده هنوز یکماه از جلوس نگذشته بود که هرطرف فساد می سر  
 بر زد و ملوک طوایف شدند و فتنه از خواب گران بیدار گشت  
 و رشته ضوابط شیر شاهی و احکام اسلیم شاهی گسسته کارها از

از انتظام افتاد •

• بیت •

دل به پلچک چون زمانه رشته صحبت گمست  
 در بریزد چون خال در ریسمان آید پدید

روزی که در دیوانخانه قلعه گوالیار امرای نامدار را طلبیده تقسیم جایگیر میکرد سرکار قنوج را از شاه محمد فرمندی تغییر داده بسرمهست خان سریندی مقرر فرمود و پسرش سکندر نام که جوانی بهادر و صاحب حسن خوش پیکر بود پدرشتی بر سر جایگیر گفت و گو میکرد و شاه محمد او را بمالیمت نصیحت میکرد و مانع می آمد و با پدر میگفت که شیرشاه یک مرتبه ترا در قفس آهنی کرده چند سال محبوس داشت و املیم شاه اسیر احسان خود ساخته ترا بشفاعت و وسیله خلاص ساخت حالا طایفه سور قصد رفع و دفع ما دارند و تو این قباحت را نمی فهمی درین ضمن سرمهست خان را از سرمهستی جوانی و پندار و غرور قبیله دشنام داده گفت که حالا کار ما بجائی رسید که جایگیر ما را این سگ فروش متصرف شود و سرمهست خان که قوی هیکل و بالا بلند و پر زور بود بقصد غدیر و فریب برای دستگیر ساختن سکندر دست بردوش او نهاده میگفت که فرزند این همه درشتی برای چه میکنی سکندر این معنی را فهمیده دست یخچر برده چنان زخمی کاری به شانگ سرمهست خان زد که بیدک جرمه اجل از دست رفته بیهوش افتاد و چندی دیگر را نیز ازان دوزخیان سرگران و خواب آورد ساخت که تا صبح منخسربیدار نشوند و بعضی دیگر سرگران مانده عمر بخمار گذرانیدند

• بیت •

چشمه که بخونریزی عشاق مری داشت

می کشت یکی را و نظر بردگری داشت

و شهرت چنان گرفت که از آن زمان خنجر در هفت پیداشده آن را  
هرگز کسی مانند سکندر شاید بکار نبرده باشد و غوغای عام برخاست  
و عدلی فرار نموده درون هرم در آمد و از اندرون زنجیر بست و  
سکندر بعد از آنکه چندی را کشت و چندی را مجروح گردانید آخر  
حال قصد عدلی نموده شمشیری برو انداخت و بر تختی در رسیده  
و اگر در ابتدا متوجه او می شد کار او را تمام ساخته بود و حقیقت  
امرای عدلی در آن روز ظاهر شد که اکثری شمشیرهای خود را  
انداخته راه فرار پیش گرفتند و سرانجامه وارمی گشتند تا عاقبت  
سکندر حکم نمک در خمیر پیدا کرده او را از هر طرف آماجگاه ساختند  
و این معرکه تا دو سه ساعت برپا بود سکندر از نصرت شمشیر  
ابراهیم خان موریزنه عدلی و شاه محمد از زخم شمشیر دولت خان  
لوحانی مسافر راه عدم آباد شدند اتفاقاً در آن روز پیش از آنکه این  
مجلس منعقد شود تاج خان کرانی برادر عماد و سلیمان که عاقبت  
حاکم صاحب استقبالی صوبه بنگاله شده خود را حضرت اعلی  
خطاب داده از دیوان خانه عدلی عدول ورزیده بیرون قلعه میرفت  
که در راه با شاه محمد فرملی در چار شده احوال یکدیگر می  
پرسیدند و تاج خان میگوید که آثار و علامات بد می بینم و من  
پای مردانگی ازین دایره بیرون نهاده بدر میروم بیا تونیدز هم پائی

• بیت •

بگن که پله دگرگون شده

چو بینی که یاران نباشند یار

هزیمت زمیدان غنیمت شمار

شاه محمد که دست اجل دامن گیر شده کشان بگور می بود

• ع •

نصیحت او را قبول نکرد و نزد عدلی رفت

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

و بار آنچه سوزوشت بود رسید و تاج خان روز روشن از گوالبار

بجانب بنگاله فرار نمود و عدلی فوجی بتعاقب او فرستاده خود

نیز از دنبال روان شد در ظاهر قصبه چهیرامو از توابع قنوج میان

فریقین مقابله و مقاتله دست داد و فلک بکام عدلی گشته برفوج

او غالب آمد و تاج خان عیان تاب شده راه چنهار را اختیار نموده

هرجا که عمال خالصه عدلی بودند دست گیر کرده هرچه از نقد

و جنس یافت متصرف گشت و صد زنجیر نیل نیز بدست او

افتاد و رفته بمسلمان و عمان و خواجه الیاس که حکومت بعضی

از پرگنات کنار آب گنگ و غیر آن داشتند پیوست و طبل مخالفت

آشکارا نواخت و عدلی بچنهار رسید و کرانیان در کنار آب گنگ با او

بجنگ پیش آمدند و هیمون یک حلقه نیل را که صد زنجیر

باشد از عدلی درخواست و با ایشان کارزار سخت نموده فیروزی

یافت و چون عدلی در چهار می خواست که ابراهیم خان ولد غازی

خان مور را از بدی اعمام شیرخان مقید ساخته و همشیرک عدلی

که در حباله او بود خبردار ساخته او را بصورت مجهولی ساخته از

بالای قلعه فرود آورد و ابراهیم خان راه پیدانه و هندون که جایگیر

پدر او بود پیش گرفت و عدلی عیسی خان نیازی را از پی  
 ابراهیم خان تعیین فرموده با یکدیگر در حدود کالپی جنگ نموده  
 و نعیم فیروزی بر او ای ابراهیم خان وزیده نصرت یافت و جمعیت  
 بسیار بهم رسانیده در میان ولایت آمده دم استقلال زده و عدلی  
 دست از کرانیان باز داشته بر مر ابراهیم خان رانده آمد و چون  
 نزدیک بآب جون رسید ابراهیم خان طرح آشتی در میان انداخته  
 پیدام داد که اگر رای حسین جلوانی و بهار خان سروانی که اسلم  
 شاه او را خطاب اعظم همایونی داده بود و چندی دیگر از امرای  
 کبار ناصور آمده تسلیمی من دهند من بظاہر عهد و میثاق ایشان  
 می توانم اطاعت تو قبول نمود و عدلی همچنان کرد و اینها بمجرد  
 رسیدن بیعت با ابراهیم خان کردند و سلطان ابراهیم خطابش داده  
 معرکه برنگی دیگر فرار یافته او ای مخالفت عدلی بر اراختند و  
 خطبه ابراهیم خان در آگره و بعضی دیار خواندند و عدلی خود را  
 مرد میدان او ندیده از گوالیار بجانب بهته و از اینجا بسوی چنهار  
 مراجعت نمود و خزاین و قیل و حشم بسیار در تصرف خود  
 داشت و بعد از وفات اسلم شاه زمانی که ملوک طوایف شدند  
 احمد خان سور از بنی اعمام شیر شاه که خواهر دوم عدلی در عقد  
 او بود و بصفت شجاعت و جلالت ارتسام داشت با امرای پنجاب  
 بمشورت نشست و انواع قبایح عدلی و فاقابلگی او را بایشان که مزاجی  
 منحرف ازو داشتند خاطر نشان کرد و بامداد و اعانت تاتار خان کاسی<sup>(۴)</sup>

و حبیب خان و نصیب خان طنوجی که این لقب از شیر شاه یافته بود دم از مخالفت عدلی زد بخطاب سلطان سکندر مخاطب گشته و خطبه خوانده و حشم تازه زور گرفته متوجه دهلی و اگره شدند و از آنطرف ابراهیم سپاهی گران بهم رسانیده در مقام فراه که ده کرهی آگره است با سکندر مقابل گشت و اکثری از امرای نامدار چون حاجی خان سلطانی حاکم الور که پادشاه نشان بود و رای حسین جلوانی و مسعود خان و حسین خان غلزی بجانب ابراهیم بودند از آن جمله ابراهیم دو بیست کس را همراه و علم و طوق و نقاره بخشیده بود و بسیاری آنچنان بود که هر کس را که ده پانزده سواری همراه گرفته می برد فی الحال بیرونی جعلی ساخته ولنگه سرخی برو پیچیده برای تالیف قلوب استمالت داده فرمان منصب و جایگیر نوشته میدادند تا قریب هشتاد هزار کس برو جمع آمده روزی که حاجی خان از الور آمده او را ملازمت کرد تقویت او بمیدار شد و همراهی وسیع رفیع که بیرون آن مقرلاط پرتگالی و اندرون مخمل فرنگی گرفته و نو برپا کرده بودند و فرش لطیف و اوانی طلا و نقره و سایر لوازم همان طور بحاجی خان بخشید تا بی توقف رفته در آن فرود آمد و این معنی باعث غیرت و غبطت امرای اصیل افغان گشته کوفته خاطر شدند و بایک دیگر اظهار دل ماندگی می کردند و اسکندر که جمعیت دوازده هزار کس داشت چون سپاه ابراهیم را بمراتب زیاد از خود دانست دار و مدار می کرد و مقدمات صلح در میان آورد و عهد نامه بدین مضمون نوشتند که از دهلی تا نهایت شرق



وویک هند (†) آنجا که تواند کشود - با ابراهیم خان و ولایت پنجاب و سندان  
تا آنجا که میسر شود بسکندر تعلق داشته باشد و از عهد در آمدن  
مغول به هندوستان او برآید و افغانان هر دو لشکر که همه بایک دیگر  
خوبش و پیوند بودند از صورت صلح خوشحال شدند کالایهار برادر  
سکندر و امرای پنج بهیه که عبارت از پنج برادران باشند و به شمشیر  
یگانگ روزگار بودند این قید در میان آوردند که بعد از آنکه ابراهیم خزانگه  
عدلی و ملک بهته<sup>(۱)</sup> که قریب الوقوع است بدست آورد و ما را نیز  
دران هر دو امر شرکت بدهد بهتر و الا صلح را فسخ می کنم و سکندر را  
نیز این معنی بدهد افتاد و اکثری از امرای ابراهیم خاطر نشان  
او کردند که ما را در قبول این امر چه ضرر است چون خزینه و ملک  
بهته را متصرف خواهیم شد آن زمان مرد میخواستیم که بمقابلت مرد  
آید حالا خود دفع الوقت کرده این معرکه را بدست گذرانیده باشم

• بیت •

مباش غره که دارم عصای عقل بدست

که دست فتنه دراز است و چوب را در مرامت

و ابراهیم باین جانب آمد اما مسعود خان و حسین خان غلزوی و  
بعضی امرای احداث گفتند که چون عاقبت میان ما و سکندر روزی  
کر بشمشیر می افتد حالا که جمعیت ما بیشتر است و جمعیت  
او در نهایت قلت چرا قضیه را بفیصل نرمانیم و یک روزه نشویم تا  
بار دیگر این درد مر نباید کشید و قبول صلح درینوقت دلیل زبونی

( † ) این جمله در یک نسخه ( ۲ ن ) پند

ما و دلیری اعدا است و عدلی را نیز که چون موش در گوشه  
 خزیده است باین فیل و حشم هوس محاربت مامی خیزد و آن صلح  
 که قرار یافته بود برهم خورد و ابراهیم خان جنگ را تا آمدن میان یحیی  
 تارن حاکم سنبل که به شمشیر و ستانت رای مشهور بود موقوف  
 داشت و میان یحیی در ایام فترات در نهند و شصت و یک (۹۶۱)  
 بابیست امرای عدلی که بولایت سنبل تعیین شده بودند در بداون  
 جنگ کرده و شکست داده باراجه مترسین کهنریه که سنبل را در قبل  
 داشت و قوت تمام گرفته بود در میدان قصبه کندرکھی کارزار عظیم  
 نموده ملهزم ساخت و جامع این منتخب که دران ایام همراه والد  
 مرحوم درس دوازده سالگی بتحصیل علوم در سنبل رفته بود این  
 تاریخ یافت که چه بس خوب کرده اند (†) و پیش از آنکه بدرس ملک  
 العلماء قدوة نحاریر و مقتدای جهان دیده استاذ الاماتذیه میان حاتم  
 سنبل رفته ملازمت نماید خبر بایشان رسیده بود چون تیمنا و تبرکا  
 سبق کفر فقه ساخت فرمودند که این تاریخ را که فتحها آسمانی شد  
 در دیده گفته ایم حساب بکن که چند میشود گفتم نهند و شصت -  
 و یک عدد کم است گفتند بهمزه اضافه است که فتح هاء آسمانی  
 باشد و موافق املائی قد ما است بشمار گفتم که برین تقدیر درست  
 می شود دعای خیر کردند و وقت سبق مقرر ساختند و ورقی چند  
 از ارشاد قاضی نیز که می نوشتم بخط خود نوشته بیاد کار گذاشتند و حواله

( † ) درین تاریخ نهند و شصت و دو عدد است و سال نهند  
 و شصت و یک •

تعلیم فقیر بمیان شیخ ابو الفتح الهدیه خیرآبادی رحمه الله علیه  
 که آن بجای پدر بزرگوار بر مسند افتاد و ارشاد متمکن و متعین  
 است نمودند و چون میان یحیی ولایت گانت و کوله و آن حدود  
 را ضبط کرده از راه بدارن گذشته در قصبه اهار پل بر روی آب گنگ  
 بهتد بجانب ابراهیم خان روان شد فقیر همراه والد مرحومی طاب  
 ثراه بامروهه رفته از آن لشکر جدا شده بخداست مغفوری مبروری  
 میرمید محمد میرعدل رحمه الله که بایشان نصبت موروثی داشت  
 آشنا گشته چندگاه استفاده می نمودم الغرض روزی که میان یحیی  
 بابرهمیم خان ملحق شد صباح آن روز ابراهیم خان ترتیب افواج نموده  
 میان یحیی را مقدمه ساخته و حاجی خان را میصره و رای حسین  
 جلوانی را با غلزیان میمنه و خود قلب شده معرکه جنگ آرامت  
 و از آنطرف سکندر سور نیز افواج را آرامته از اردو برآمد و میمنه  
 سکندر که پنج بیهه باشند میسرگ ابراهیم را بیروز برداشته و اردو را نهیب  
 کرده تا آگره بردند و شهر را بغارت داده منادی بنام سکندر گردانیدند  
 و میمنه ابراهیم خان میصره سکندر را از جا برداشته تا قصبه هودل  
 و پلول تعاقب نموده دور دور ابراهیم خان میگفتند و حاجی خان بمجرد  
 التقای صفین از نزدیکی سرپرده خود گذشته و آن را بدست  
 غارت گران پاره پاره دیده تغافل کنان بجانب الور راند و اندک  
 جنگی در میان یحیی تارن مقدمه سکندر افتاد و زخمی بردست  
 میان یحیی رسید و یک دو انگشت او قلم شد و او تا منبل هیچ جا  
 عذاب باز نکشید و ابراهیم خان در زمین نشیب با چهار کس  
 ثبات ورزیده و سرپائین انداخته در مقابله سکندر استاده بود و ضرب

زنگهای سکندر از بالای سر او میگذشت و هیچکدام قدرت حرکت  
 نداشتند و ابراهیم چون دید که میدان خالی ماند و افواج او هبَاءً  
 مَنقُورًا شدند دانست که در فوج مقابل او سکندر بذات خود است  
 و بصورت مانده بجانب اتاره روان شد و چتر و اسباب سلطنتش  
 همه بپاد رفت اسکندر از عقب او تا اتاره رسیده و در آنجا شنید که  
 جنت آشیانی بهند آمدند و از آنجا عود نموده کوچ بکوچ تابسهرند  
 رفت عاقبت تا در آنجا جنگ کرده شکست یافت و ابراهیم  
 از آنجا تا سنبل رفت و جمعیت گرفته از مرنو چتری مرصع بهم  
 رسانیده بعد از يك ماه بمقدار هزار سوار از گذر کیستی (؟) گذشته بجانب  
 کلپی روانه گردید تا باز جمعی تازه زور گرفته با عدلی محاربه  
 نماید درینوقت عدای هیمون بقال را که وزیر و وکیل مطلق بود از  
 چنهار با امرای عظیم الشان و پانصد فیل ابر کردار و خزینه بیشمار  
 بجانب آگره و دهلی فرستاده بود هیمون ابراهیم را لقمه خود  
 دانسته دفع او را ضروری شمرد و ابراهیم در مقابلته وی بمقاتله آمده  
 و پای ثبات افشوده جلادتی ظاهر ساخت که رحمت شاید همان قدر داشته  
 باشد و با این همه بتقدیر الهی بر نیامد و او با ( † ) جمیع صفات  
 پسندیده که در پادشاهان می باید داشت و خوش شکل و خوش  
 محاوره و صاحب تواضع و متخلق و متهور و جوان بود اما فیروز جنگی  
 که موهبی مت و کعب را در آن مجال نیهت نصیب او نشده  
 چنانچه درین مدت در سال شانزده و هفده جنگ کرده باشد و

همه جا بعد از غلبه مغلوب شده نمودن پالنه من الحور بعد الکور -  
 ابراهیم خان بعد از شکست از نواحی کاپی عنان گسسته تک انداز  
 بجانب بیانه شتافت و هیمون تعانیه از نموده به بیانه رسیدند ابراهیم  
 خان جماعت لوهانیان و افغانان ارغون و زمینداران بیانه را گرفته  
 باز پیشواز هیمون رفت و شب خون برده وقت سحر نزدیک بقصبه  
 خانوه ده کرهیی بیانه جنگی عظیم کرده با بخت خدا داد بص  
 نیامد و هیمون زده را توان زد گفته و او را درهم پشچیده شکست  
 داد بالضرورت تحصن بقلعه بیانه جست که قلعه ایست در نهایت  
 رفعت و استحکام و هیمون آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته هر روز  
 جنگ می انداخت و آتشبازی در قلعه بسیار بود و غازی خان پدر  
 ابراهیم خان از هندون آزوده<sup>(۲)</sup> براه کوهستان قبله رویه بیانه میرسانید  
 و هیمون تا سه ماه این قلعه را در محاصره داشت و ولایت بیانه را  
 از اطراف و جوانب تاخت و نهیب و غارت می کرد و کتبی که والد  
 مرحوم داشت در بسار اکثری بتاراج رفت و تحط مالی عام  
 در تمام ممالک مشرق رویه هند افتاد خصوصا در آگره و بیانه  
 و دهلی بمقابه بود که یک سیر غله جواری بدو نیم تنگه رسیدند  
 بود و یافته نمی شد و اکثر مردم دنیا دار خانها را بهته داده بیست  
 بیست و زیاده یک جا مرده بودند که نه گور یافتند نه کفن و  
 هندوان نیز برین قیاس و اوقات عوام الناس از تخم خار مغیلان  
 و حشیش جنگلی ( † ) و چرم گاو که اغنیا میدکشتند و می فروختند

میگذشت و بعد از چند روز دست و پا نرم کرده می مردند و  
 چشم ایزد تاریخ آن سال یافتند و جامع اوراق باین چشم گناهکار  
 خود دیده که دران ایام آدم آدم را می خورد و چنان صورت مهیب  
 داشتند که بجانب ایشان کمی نگاهی نمی توانست کرد و اکثر آن  
 ولایت چه از جهت امساک باران و قحطی غله و ویرانی و چه از  
 ممر کشاکش بسیار فتنه و آشوب دو ساله مخراب شد و مزارعان  
 و رعایا نماندند و متمدنان شهرهای اهل اسلام را می تاختند و از  
 جمله غزواتی که در سال نهصد و شصت و دو (۹۶۲) در وقت محاربه  
 مکندر و ابراهیم روی نمود افتادن آتش بود در قلعه آگره و محمل  
 آن قضیه چنان است که زمانی که آگره از لشکر عدلی خالی  
 ماند امرای غازیخان مور در قلعه آگره آمده به تهیه اسباب  
 و نگاه داشتن آذوقه قیام نموده حجرهای کارخانها را میدیدند اتفاقاً  
 در هنگام سحر در حجرها چراغی گرفته سیری میکردند و شروی  
 ازان در حجره که پر از داروی تفتنگ بود افتاد در طرفه العینی  
 آتش در گرفت سر بکمر اثیر کشید و زلزله عظیم شد چنانچه اهل  
 شهر قیام قیامت گمان بردند و از خواب برخاسته کلمه توحید و توبه  
 و استغفار بر زبان می راندند و تختة سنگهای گران و ستون های  
 سنگین پریده از انطرف آب چون بچند کوره رفت و خلق عظیم  
 تلف شدند تا آنکه دشت و پای آدمیان و سایر حیوانات تا پنج  
 و شش گروهی پرید چون نام ازک آگره در اصل بدل گزه بود  
 آتش بدل گزه تاریخ یافته شد و دران ایام که هیومن قلعه  
 بیانه را در قبل داشت خلق خدا نان می گفتند و جان

می دادند و صد هزار جان مقدس بجوی بود اما فیلان هیمون  
 که پانصد بودند غیر از برنج و روغن و شکر راتبه نداشتند و  
 عَقْلَهَا را درین کار و بار حیوت بر حیرت می افزود \* بیت \*

ما پروریم دشمن و ما میکشیم دوست  
 کس را چه حدّ چون و چرا در قضای ما

و هیمون روزی یک وقت طعام عام میکشید و امرای افغانان را  
 بحضور خود بر سر سفره طلبیده ترغیب بر تناول طعام نموده میگفت  
 لقمهای بزرگ بزرگ بردارید و اگر کسی را میدید که سست  
 میخورد هر که می بود الفاظ قبیح و شذیع بزبان رانده میگفت فلان  
 و بهمان تو که در خوردن طعام سستی میکنی بداماد خویش مغل  
 چگونه جنگ خواهی کرد و چون زوال دولت افغانان نزدیک رسیده  
 بود زهره آن نداشتند که بآن کافر ناپاک دم توانند زد و جهل و  
 ستبزه که بآن شهرت داشتند برطاق نهاده دشنامهای او را چه از بیم  
 و چه از امید چون حلوا فرود می بردند و این مضمون دستور العمل  
 ایشان شده بود \* بیت \*

بخدمت منده دست بر پای من \* مرانان ده و کفش بر هر بز  
 درین اثنا خبر به هیمون رسید که محمد خان مور حاکم بنگاله  
 خود را سلطان جلال الدین خطاب داده بالشکر عظیم چون مور و  
 صلح از بنگاله تا جونپور تسخیر نموده متوجه کالپی و اگریه شد و مقارن  
 این حال فرمان طلب عدای نیز به هیمون آمد که بهر حال خود

را برسان که غنیمی قوی در مقابله داریم هیمون ترک محاصره داده چون بموضع منداگزشش گروهی آگره رحید ابراهیم خان چون جری نا هارکه از آشیانه برآمده عقب کنگ میدود تاخته جنگ انداخت و شکست یافته بجانب الور رفت تا از حاجی خان الوری کومک گرفته باز پی کار و بار خود گیرد و هیمون تهریال نام برادر زاده خود را با فوجی آراسته بتعاقب او نام زد گردانید تهریال تپ تپ پای زده و یلک دو منزل دنبال ابراهیم تعاقب نموده بهیمون ملحق گردید و حاجی خان نه بآمدن ابراهیم راضی شد و نه مددی باو رسانید و ابراهیم با امید شده از انجانب عنان تافته پدر و برادران و خویش و تبار را پدرود کرده و در هندون گذاشته با چند کس معدود راه ملک بهته پیش گرفت و غازیخان عاقبت بعد از اندک زمان بعهد و قول بدست حیدر خان چغته در پیانه گرفتار آمده خورد و کلان او بقتل رسیدند و نامی از ان معامله نماند چنانچه در محل خود مذکور گردید انشاء الله تعالی و حالا آن ملک و دولت و سلطنت و فراغت آن خاندان همه افسانه شده سبحان الله

#### \* مثنوی \*

مشهد جهانیدمت فرتوت هر \* کند کار دیگر نماید دگر  
 بخواند بمهر و براند بکین \* همه کار او جاودان همچین  
 ندانی که خواند کجا خواندت \* ندانی که راند کجا راندت  
 همه مرگ را ایم پیر و جوان \* بگیتی نماند کسی جاودان  
 و ابراهیم خان را چون همه کس میخواهند و از جمعیت طالع غریب  
 داشت در اندک فرصت مردم بعیار از اطراف برو جمع شدند و



بقنوج رامچند حاکم بهنده جنگ کرده فرار نموده گرفتار شد و راحه  
 رام چند چنانچه رسم زمینداران میباشد کمائی پیش کش کرده  
 بتعظیم و آداب تمام رفته او را دیده مراپرده و احباب سلطنت  
 و حشم بهمرسانیده بر تخت نشانیده و بطریق نوکران ایستاده  
 لوازم خدمتگاری بجا می آورد و ابراهیم خان چند گاه آنجا بسر  
 می برد تا آنکه باز بهادر ولد عزاول خان ضابط مالوه را که آخر خطبه  
 دران ولایت خواند نزاعی با قوم افغانان میانی افتاد ایشان ابراهیم  
 خان را طلبیده و بسررداری برداشته او را با باز بهادر سپردند و رانی  
 درگوتی فرمان فرمای ولایت کره کتنکه نیز که بجهت قرب و جوار  
 مذازع باز بهادر بود بکومک ابراهیم برخاسته بچنگ باز بهادر  
 رفت باز بهادر مقدمات صلح درمیان انداخته رانی را از تمکین  
 و مدد ابراهیم مانع آمد تا بملک خویش عود کرد و ابراهیم  
 در آنجا بودن دیگر مصلحت ندیده بجانب اودیسه که حرکت بنگاله  
 است بنه و بار کشید و باز زمینداران ساخته بود و سلیمان کرانی  
 در زمان استیلای خود با راجه آن جا ساخته و ابراهیم را بعهده و قول  
 طلبیده در مال نهصد و هفتاد و پنج (۹۷۵) بنذر کشت \* نظم \*

دل درین دهر مبندید که بی بنیاد است  
 سخن از عمر مگوئید که آن بر باد است  
 خیمه عمر که بنیاد نهادی ز اول  
 اجل از هم بکند گر همه از فولاد است

چون هدیهون بکوچ متواتر خود را بعدلی رهانید عدلی و محمد  
 خان گوریه در آن زمان در موضع چهپرکته پانزده گروهی کاپی

آب چون در میدان انداخته مقابل نهسته بودند و کوریه در غایت شوکت و امتداد و جمعیت خاطر از جانب عدلی باسوار و پیدای بعیدار و فیلان آراسته افزون از شمار در میدان منتظر فتح بود که ناگاه پله دگرگون شده هیمنون مانند ستاره دنباله دار ریخته بمجرد رسیدن بانفواج فیلان خاصه از آب چون پایاب گذشته غافل چون سپاه خواب بر سر لشکر کوریه شبخون برد و هیچکس را مجال دست برداشتن نشد و کاسه کجا نهم و کیسه کجا گفته سر را از پا و دستار را از کفش نشناخته اکثر امرای او بقتل رسیدند و بقیه که از مالش خلاص یافتند راه فرار پیش گرفتند و کوریه بیچاره سردر کم چنان غایب شد که تا حال ازو نشانی پیدا نیست و آن همه حشم و اسباب سلطنت و تجمل کالفرایش المَبْدُوثِ وَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ - گشته در ساعت نصیب اعدا شد - الملك لله والعظمة لله -

• بیت •

بیک لحظه بیک ساعت بیک دم • دگرگون میشود احوال عالم  
و بعد ازین فتح آسمانی و نصرت ناگهانی عدلی بچهار رفت و  
هیمنون که مقدمه الجیش او بود با خزاین سرفور و لشکر نا محصور  
و نیلان نامدار فوج آرای صف شکن بدفع و رفع انفواج منقول که تاتاره  
و اگره متصرف بودند نامزد گردانید چنانچه بعد ازین مذکور شود  
انشاء الله تعالی و مقارن این حال خضرخان ولد محمدخان کوریه  
مقتول در کور قایم مقام پدر گشته و خطبه و مکه بنام خود در دست  
گردانیده و سلطان محمد بهادر خطاب یافته لشکری گران باندقام  
پدر رانده بر سر عدلی آمد و عدلی باوجود آن تنگدلی پای جادوت

دران معرکه افشردند بخلاف چشمداشت جنگی صعب کرده و داد  
مردانگی داده بقتل رسیدند و با محمد خان که خون او هنوز تازه بود  
بگرم خونی پیوست و این واقعه در سنه اثنی و ستین و تسعمایه  
( ۹۶۲ ) روی نمود و گوریه بکشت تاریخ او شد ( + ) • بیت •

ایدل بکام خویش جهان را تو دیده گیر  
در وی هزار سال چو نوح آوریده گیر  
هر گنج و هر خزینه که شاهان نهاده اند  
آن گنج و آن خزینه بچنگ آوریده گیر  
هر شادی که هست بعالم تو کرده دان  
هر میری که هست بعالم چشیده گیر  
در دور واپسین که سراجم عمرت  
صد بار پشت دست بدندان گزیده گیر

و عدلی در وادی سرود و رقص چنان بود که میان تانمین کلانوت  
مشهور که درین وادی امتداد علی الاطلاق است بشاگردی او  
اعتراف داشت و باز بهادر بن مزاول خان که او نیز از زمره عطائیان  
بی قرینه روزگار خویش بود و درین وادی عمری دم از امتثال  
زده عدیلی نداشت کعب این فضیلت از عدلی کرده • بیت •  
نظیر خویش نبگذاشتند و بگذشتند  
خدای عزوجل جمله را بیدامرزاد

---

( + ) گوریه بکشت - نهصد و شصت و سه عدد است پس بیک  
عدد زائد باشد ( ۲ ن ) چرخ

و روزی مازندگ دکهنی ماز پکهاوج درازی بقدا آدمی که دست های  
 هیچکس بدو جانب وی نر میدی بدعوی در مجلس او آورد و  
 مازندهای ملک دهلی همه از نواختن آن عاجز آمدند و عدلی بقیاس  
 و قرینه دریافت و تکیه زده آنرا گاهی بدست و گاهی بیاسی نواخت  
 و از مجلسیان غریب و برخاست و همه اهل هنر حلقه بگوش شده  
 آفرینها گفتند و در زمان امرائی هر وقتی که بیست هزاری جایگیر<sup>(۲)</sup>  
 داشت بهگت پمیری صاحب حسنی نازنینی در هنر خویش  
 سر آمده از بعضی دیهای نواحی بداون آمده در مجلس او بازی  
 کرده - و عدلی زبوده صورت و معنی او شده بخدست خود نگاه داشته  
 در تربیت او کوشیده مجاهد خانی خطاب داده چون بهسلطنت  
 رسید او را ده هزاری ساخت و نزاکت و نزاهت طبع او بمرتبه بود که  
 روزی از میدان چوگان اجاون<sup>(۳)</sup> باز گشته گفت گرسنه ام غازیخان  
 سور که تیره از هر راه بود گفت ما حضری طیار امت عدلی بنابر  
 صورت بحسب ضرورت به مهمانی او رفت و نخست از همه قلیه  
 بوئی آوردند به مسجد امتشمام آن برجست و غشیان آورده از  
 مجلس برخاست و تا بمنزل هیچ جا عذان نکشید و میگویند که  
 هر روز از طهارت خانه اش در آثار و همه آثار کافور اطمی را حلال خوران  
 میپیدند و هر زمانی که تقاضا می گرفته پیش ازان سرخ و زرد و سبز  
 می برآمد و ضعف میکرد و بشرة اش تغیر می یافت و با این همه  
 فراغت و آمودگی روزه و نماز او هرگز قضا نشدی و از معکرات مطلق

قائم بود و روزی که از عالم گذشت زمانه غدار دو گز جامه هم  
از دروغ داشت و جفته او معلوم نشد که کجا رفت • بیت •  
ای خداوندان حال اعتبار اعتبار  
وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار  
و بعد از وی سلطنت از خاندان افغانان بر افتاده بمقر اصلی انتقال  
گرفت و حق بمركز قرار یافت •

### نصیرالدین محمد همایون پادشاه فازی

مرتبه دوم از کابل رمیده و با مگندر مصاف عظیم داده بفتح  
و فیروزی مستعد (+) گشته سریر سلطنت را بفر و اقبال رونق دیگر  
بخشید و مجمل این قضایا آنکه چون مملکت هند از تصرف آن  
پادشاه جم جاه چون نگین از دست سلیمان رفته و خلاف و اختلاف  
برادران باتفاق و ایلاف پیوند نیافت هر کدام راهی و پناهی  
اختیار کردند و مشورتی و مصلحتی پیش گرفتند چنانچه شمه  
ازان در گذشت و پادشاه عبور از پنجاب فرموده و داعیه تسخیر بکر  
نموده قصبه لوهری را که نزدیک بآن نعت معسکر ساختند و میرزا  
هدال از سند گذشته بقصبه پانتر که پنجاه کوهی بکراست  
بناقریب فرارانی و ارزانی غله رفت و پادشاه خلعت واسپ و پیغام  
بمیرزا شاه حسین ارغون حاکم تده فرستادند که بحسب ضرورت اینچاهها  
رسیده شد و عزیمت فتح گجرات مصمم است و این مهم موقوف

بر کنگاش و بد رنگی ایشان است میرزا شاه حسین پنج و شش ماه بدفع الوقت گذرانیده و پادشاه را بطایف الحیل از ولایت بکر بنواجوی تته طلب داشت تا بعد از آن هرچه مصلحت باشد و درین حال که نهصد و چهل و هفت (۹۴۷) (‡) باشد پادشاه حمیده باقوب بیگم را در عقد آورده و بدانتر رفته باز بلوهری آمدند و میرزا همدال بحسب طلب قراچه بیگ حاکم قندهار بآن دیار روان شده و یادگار ناصر میرزا که بنده کروهی اردو فروخته شده بود نیز اراده رفتن بقندهار نمود و پادشاه میرزا ابوالبقارا که از فحول علمای زمان و شارح فارسی میسرمد شریف و صاحب دیگر تصانیف بود برای نصیحت و منع او از آن داعیه فرستادند بوقت عبور از دریا جمعی از قلعه بکر بیرون آمده اهل کشتی را زیر تیر باران گرفتند و میرمنصور بزخم تیر جان گداز اجل شریقی بحر شهادت شدند و این قصیده در حال نه صد و چهل و هشت (۹۴۸) روی نمود و سرور کائنات تاریخ یافتند و میرزا یادگار ناصر بعد از قبول نصیحت و مشورت در بکر ماند و پادشاه عازم تته شدند و بسیاری از مردم اردو جدا شده بمیرزا ملحق گشتند و بجبهت انزونی محصول اوقات بفراغ می گذاشتند و میرزا قوت گرفت و پادشاه از آب عبیره کرده قلعه میاهوان را محاصره داشتند و میرزا شاه حسین کومک و آرزو بمردم آنجا فرستاده و بکشتی نشسته نزدیک بارو رسیده راه رود را معدود ساخت و مدت محاصره بهفت ماه

( ‡ ) در یک نسخه نهصد و چهل و هشت - و در یکی نهصد و چهل و هفت و هشت

کشید و فتح روی نمود و از مهر قحط و بی نمکی بی مزگی  
تمام دست داد • بیت •

هر مایده که دست پخت<sup>(۲)</sup> فلک است

یا بی نمک است یا مرا در نمک

و کار بر مر لشکریان تنگ گشته از غله بگوشت حیوانات قانع  
شدند و آخر امید از آن هم منقطع گشت • بیت •

گر سینه شکم بر نمد دوخت چشم

که همسایه گوشت بوده است پشم

و کس مکرر بطلب میرزا یادگار ناصر در بکر فرستادند تا با اتفاق او  
میرزا شاه حسین را دفع نموده قلعه را بگریزه سازند او مددی  
فرستاد که بکار نیامد و پوریشانی حال اردو را شنیده صرفه خود در  
رفتن ندیده توقف در بکر<sup>(۳)</sup> نمود و میرزا شاه حسین او را بفریب  
تطبیع سلطنت آن ملک و خطبه و سکه بنام او کرده و عده اطاعت  
و عقد دختر خویش داده از راه برده پادشاه مخالف ساخت و  
کشتی های پادشاهی را بتمام متصرف گشت و پادشاه بجهت  
چندین بواعث که هر کدام از آن علتی مستقل بود از برای  
ویرانی و پوریشانی لشکر از دور قلعه برخاسته و ناچار العود احمد -  
گفته بجانب بهکر باز گشتند و چند روز به جهت کشتی معطل  
گشته بوسیله دو زمین دار کشتی ها را که میرزا غرق کرده بود پیدا  
کرده به بهکر رساندند و میرزا بتقریب رفع خجالت پیش از آنکه

بملازمت آید ایلغار بر سر میرزا شاه حسین برده جمعی کثیر را  
از مردم تنه که غافل از کشتی برآمده بودند بقتل رسانیده و دستگیر  
ساخته فی الجمله تلافیهای بی اخلاصی های خویش کرده خوار و  
شرمسار آمده دید و مرهای اعدا را افزون از شمار بنظر در آورد  
و تقصیراتش بعفو مقرون گشت و بتقریب بعضی امور که روی  
داد بار دیگر سر مخالفت برداشته و بفریب میرزا شاه حسین بازی  
خورده اراده جنگ نمود و منعم خان که آخر خانخانان شد نیز اندیشه  
گریختن داشت و هر دو بر خطای تدبیر خویش مطلع شده و  
قباحت فهمیده از اندیشه فاعد باز ماندند و مردم پادشاهی روز بروز  
بجانب میرزا یادگار ناصر میرفتند درین اثنا مالدیو راجه ماروار که  
بقوت و جمعیت و زیادتی شوکت در میان جمیع زمینداران هند  
ممتاز بود مکرراً عرایض طلب فرستاد و پادشاه بودن خود را در نواحی  
بهکر و تنه دیگر مناسب ندیده از راه جیسلمیر متوجه ماروار شدند  
و راجه جیسلمیر مر راه اردو گرفت و جنگی کرده منهزم گشت و  
دران بیابان بی آب محنت بسیار باهل لشکر رسید چنانچه بر مرچاهی  
میان جماعه بجای آب خون ریزیها واقع میشد<sup>(۳)</sup> و اکثری از تشنگی  
خود را چون دلو در چاه می انداختند تا صدود میگشت و پادشاه  
دران حالت این مطلع گفتند تا از که باشد

• بیت •

چندان زد چاکها گردون لباس دردمندان را

که فی دست آستین می یابد و فی سر گردبان را

( ۲ ) بدفع ( ۳ ) بحدی که تشنه لبان از فرط عطش خود را -



و از جیدسلمیر با یلغار به ماروار رفته آنکه خان را بنزد مالدیو فرستاده روزی چند در نواحی جوده پور توقف کردند و انتظار آمدن او می بردند و چون درین ایام ناگور بتصرف شیر شاه درآمده مالدیو را از تمکین و کومک پادشاه تهدید شدید نمود<sup>(۲)</sup> بود مالدیو بنا بر آن ملاحظه ازان طلب پشیمان شده و آنکه خان را بحیل نگاهداشته جمعی کثیر را به بهانه استقبال بقصد غدر<sup>(۳)</sup> و دستگیری پادشاه فرستاده و آنکه خان از مقدمه غدر واقف گشته بپرخاست او بازگشته آمده بر چگونگی احوال اطلاع داد و بسرعت در همان ساعت بجانب امرکوت عازم شدند اتفاقاً در همان منزل دو جاسوس از مالدیو رسیده بودند پادشاه حکم بکشتن آن هر دو فرمودند در حالت یاس کار از یکی و خنجر از دیگری کشیده چون خوکن تیر خورده در افتادند چندی را از معاندان از مرد و زن و اسپ هرچه پیش آمد هلاک ساختند و بقتل رسیدند از آنجمله اسپ پادشاهی بود و پادشاه در آن وقت از تردی بیگ چند اسپ و شتر طلب فرمودند او خست و رزید و پادشاه بر شتری سوار شدند تا آنکه ندیم کوکه اسپ سوار می مادر خود را که خود در جلو او دران بیابان تفسیده<sup>(۴)</sup> تنور آتش پیاده میرفت پیادشاه گذرانید و مادرش بران شتر سوار گشت و آن راه که اینچنین صعوبت داشت و هر زمان و هر دم خبر آبی می مالدیو بود بصد محنت و مشقت راه طی کردند و شب در میان بجای مامون

( ۴ ن ) از خوف غضب شیر شاه ملاحظه نموده ازان طلب

( ۳ ن ) غدر و مکر کمر عذاب محکم بخته بطلب پادشاه فرستاد \*